

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هدیه های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی

دوم دبستان





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی



نام کتاب:	هدیه‌های آسمان (تعلیم و تربیت اسلامی) دوم دبستان - ۱۴۰۲۱
پدیدآورنده:	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:	دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:	مرتضی دانشمند، عبدالکریم صالحی، سید سجاد طباطبایی نژاد، محمود متوسل آرانی و مسلم ناصری (اعضای گروه تألیف)
مدیریت آماده‌سازی هنری:	اداره‌ی کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
شناسه افزوده آماده‌سازی:	احمد رضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - مجید ذاکری یونسی (مدیر هنری و طراح جلد) - حسین وهابی (نگاشتارگرافیک) - صفحہ آرا - شیوا ضیایی، گلنار نرو تیان، مهدیه صفایی نیا، صبا صفا، سحر خراسانی، عاطفه ملکی جو، پریسا ملکی و طاهر شعبانی (تصویرگران) - فرهاد سلیمانی، حمیدرضا همتی (عکاس) - فاطمه باقری مهر، حسین چراغی، سیف‌الله بیک محمد دلپوند، فاطمه پزشکی، ناهید ختام باشی، سیده شیوا شیخ‌الاسلامی (امور آماده‌سازی)
نشانی سازمان:	تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
ناشر:	شرکت افست: تهران - کیلومتر ۴ جاده ابعلی، پلاک ۸، تلفن: ۷۷۳۳۹۰۹۳، دورنگار: ۷۷۳۳۹۰۹۷، صندوق پستی: ۱۱۱۵۵ - ۴۹۷۹
چاپخانه:	شرکت افست «سهامی عام» (www.offset.ir)
سال انتشار و نوبت چاپ:	چاپ هشتم ۱۳۹۸
برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی www.chap.sch.ir و برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی www.irtextbook.ir یا www.irtextbook.com مراجعه نمایید.	

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت جایی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

شابک ۷-۲۰۳۰-۵-۹۶۴-۹۷۸-۰۵-۲۰۳۰-۷-۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۰۳۰-۷ ISBN 978-964-05-2030-7





کودکان دبستانی عزیزان من هستند.

امام خمینی (ره)





همکار گرامی، معلم عزیز

سلام علیکم؛ خداوند مهربان را شاکریم که بر اساس برنامه‌ی درسی ملی، تحوّل بزرگی در نظام آموزش و پرورش کشور در حال وقوع است. در راستای اهداف این برنامه، تغییرات لازم در کتاب تعلیم و تربیت دینی دوم ابتدایی با عنوان «هدیه‌های آسمان» صورت گرفت. امیدواریم با آموزش مناسب کتاب حاضر، شاهد شکوفایی هر چه بیش‌تر استعدادها و پرورش انگیزه‌ها و رفتارهای دینی دانش‌آموزان میهن عزیز اسلامی‌مان باشیم.

برای پیشبرد بهتر فرایند یاددهی- یادگیری، توجه شما را به نکات ذیل جلب می‌کنیم:

۱- برای تدریس کتاب، مراجعه به کتاب راهنمای معلم لازم است. بخشی از محتوای آموزشی در کتاب راهنمای معلم قرار داده شده است و بدون مراجعه به آن فرایند آموزش تکمیل نخواهد شد. به عنوان نمونه برخی اشعار تنها در کتاب راهنمای معلم آمده است.

۲- در سال جاری، کتاب کار دانش‌آموز با کتاب درسی ادغام شده و کتاب جداگانه‌ای برای آن در نظر گرفته نشده است. بنابراین لازم است کلیه فعالیت‌ها در کلاس انجام شوند.

۳- با توجه به این که تصاویر نقش مهمی در تثبیت اهداف درس دارند، لازم است همکاران محترم در راستای آموزش مفاهیم دروس، از شیوه‌ی تصویرخوانی نیز استفاده نمایند.

۴- تدریس برخی دروس می‌تواند به صورت پیمانانه‌ای صورت گیرد. یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون و یا احساس



نیاز معلم، می‌توان برخی دروس را خارج از ترتیب موجود تدریس نمود.

۵- ارزشیابی درس هدیه‌های آسمان به صورت توصیفی است. جهت اطلاع بیش‌تر در مورد شیوه و ابزارهای آن به کتاب راهنمای معلم پایه دوم مراجعه نمایید.

۶- هر درس اجزایی دارد که به صورت خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در کتاب راهنمای معلم آمده است:

عنوان درس: عنوان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حس کنجکاوی در دانش‌آموزان، در جهت انگیزش آن‌ها به موضوع درس به کار می‌آید.

متن درس: شامل بخش عمده‌ای از مفاهیم و اهداف اصلی درس می‌باشد.

بدانیم: این بخش در راستای تقویت و تکمیل مفاهیم اصلی درس، در برخی دروس قرار داده شده است. لازم به ذکر است که محتوای این بخش جزء درس بوده و در فرایند آموزش نقش قابل توجهی ایفا می‌کند.

علاوه بر سه بخش فوق که ارائه‌کننده مفاهیم درس هستند، فعالیت‌های متنوعی متناسب با هر درس طراحی شده است، که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌شود:

فکر می‌کنم: این بخش جمع‌بندی و خلاصه‌ی درس به ویژه در حیطه‌ی شناختی از زبان دانش‌آموز است که لازم است دانش‌آموزان مشارکت لازم و مؤثری در آن داشته باشند. ضرورتی بر انجام کتبی این بخش نیست و



انجام شفاهی آن از سوی دانش‌آموز کفایت می‌کند.

دوست دارم: این بخش به دنبال تقویت اهداف حیطة‌ی عاطفی بوده و دانش‌آموزان را به انجام فعالیتی عملی تشویق می‌کند. در حقیقت دانش‌آموزان در این بخش به آنچه در پیش فکر کرده‌اند و فهمیده‌اند، ابراز علاقه می‌کنند. در این مرحله نیز لزومی بر انجام کتبی فعالیت نیست و می‌تواند به صورت شفاهی صورت گیرد.

گفت‌وگو کنیم: در این بخش دانش‌آموزان با هدایت و نظارت آموزگاران به سؤالات مطرح شده پاسخ می‌دهند و با جمع‌بندی آموزگار، مفاهیم درس تثبیت می‌شوند.

امین و مینا: بخشی که یک خواهر و برادر محتوای درس را به زبانی دیگر بیان می‌کنند و دانش‌آموزان با پاسخ‌های متفاوت خود در کلاس، مطالب آن‌ها را تکمیل می‌کنند. این کار در جهت بسط و گسترش مفاهیم درس است.

بگرد و پیدا کن: در این بخش با انجام یک فعالیت عینی و ملموس، دقت دانش‌آموزان تقویت می‌شود.

ببین و بگو: این بخش نقش تمرینی در جهت تثبیت مفاهیم درس بوده و موجب تعمیق یادگیری می‌شود.

با هم بخوانیم: شامل شعری در موضوع درس است که توسط دانش‌آموزان هم‌خوانی می‌شود. تعدادی از اشعار هم در راهنمای معلم آمده است.

بازی و نمایش: محتوای برخی دروس به صورت نمایش در کلاس اجرا می‌شود. جهت جذابیت بیش‌تر فعالیت، آموزگاران می‌توانند امکانات لازم برای نمایش را در کلاس تدارک نمایند. این بخش با قرار دادن دانش‌آموزان در موقعیتی



فرضی، اهداف درس را تثبیت می‌نماید.

یک کار خوب: انجام این فعالیت نیز وسیله‌ای برای تثبیت اهداف درس است.

تمرین کنیم: این بخش در درس‌های احکام قرار داده شده است و لازم است برای تک‌تک دانش‌آموزان در مدرسه انجام شود. می‌توان از اولیای دانش‌آموزان خواست تا محتوای درس را در خانه نیز با فرزندان خود تمرین کنند. انتظار می‌رود همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت داشته باشند و اگر دانش‌آموزی در بخشی نتوانست فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود.

همراه با خانواده: این قسمت با هدف بسط یادگیری و تقویت نگرش دانش‌آموز به مفاهیم دینی در میان اعضای خانواده، برای بروز رفتار دینی وی قرار داده شده است.

انتظار می‌رود والدین گرامی، همراهی لازم را جهت انجام این بخش از فعالیت‌ها با دانش‌آموز مبذول نمایند. آرزوی گروه تعلیم و تربیت دینی، توفیق روزافزون همکاران عزیز در رشد و پرورش دینی امیدهای آینده‌ی کشور است.

گروه تعلیم و تربیت دینی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

<http://dini-dept.talif.sch.ir>

فهرست

درس اول هدیه‌های خدا ۱۲



درس دوم پرندگان چه می‌گویند؟ ... ۱۶



درس سوم خاطره‌ی ماه ۲۰



درس چهارم مهربان‌تر از مادر ۲۴



درس پنجم وضو می‌گیرم ۲۸





درس هشتم پیامبران خدا ۳۴



درس هفتم مهمان کوچک ۳۸



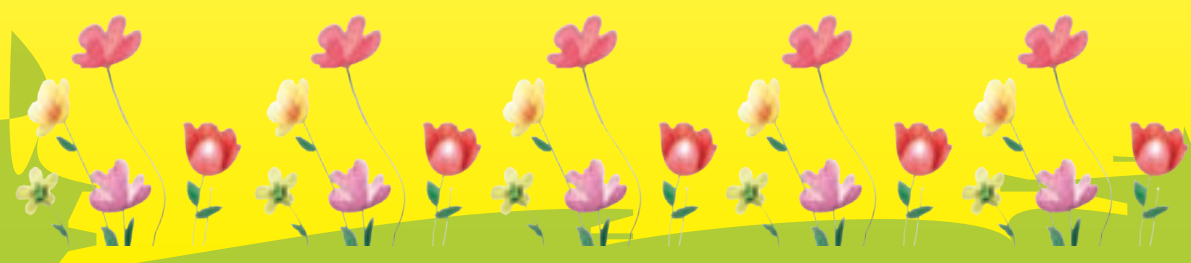
درس هشتم جشن میلاد ۴۲



درس نهم اهل بیت پیامبر ۴۶



درس دهم خانواده‌ی مهربان ۵۰





درس یازدهم نماز بخوانیم ۵۴



درس دوازدهم پدر مهربان ۶۰



درس سیزدهم بهترین دوست ۶۴



درس چهاردهم دعای باران ۶۸



درس پانزدهم بچه‌ها سلام! ۷۲





درس شانزدهم طبیعت زیبا ۷۶



درس هفدهم وقت نماز ۸۰



درس هجدهم راز خوش بختی ۸۴



درس نوزدهم جشن بزرگ ۸۸



درس بیستم در کنار سفره ۹۲



هدیه‌های خدا

همه‌ی بچه‌ها خوش حال بودند و کتاب‌های درسی جدید را ورق می‌زدند.

زهرا و صبا کنار هم نشسته بودند و عکس‌های کتاب را به هم نشان می‌دادند.

خانم معلّم از در وارد شد و با لبخند گفت: بچه‌ها سلام!

همه به احترام او ایستادند و یک صدا گفتند: سلام!

خانم معلّم سخنش را با نام خدا آغاز کرد و گفت:



بچه‌ها امسال کتاب جدیدی داریم به نام «هدیه‌های آسمان».
ریحانه گفت: چه اسم قشنگی! من هدیه گرفتن را خیلی دوست دارم!
معلم لبخندی زد و گفت:
بچه‌ها فکر می‌کنید چه کسی بیشترین هدیه را به شما داده است؟
هرکس چیزی گفت.
فاطمه گفت: پدر و مادر!
معلم ادامه داد: پدر و مادر را چه کسی به شما هدیه داده است؟
مریم گفت: خدای مهربان!
معلم گفت: همان خدایی که ما را خیلی دوست دارد و نعمت‌های زیادی به ما
داده است، مانند خورشید، باران، میوه‌ها و ...
بچه‌ها چند لحظه چشم‌هایشان را بستند ...
حالا چشم‌هایشان را باز کنید. خداوند به ما چشم داده تا بتوانیم همه جا را ببینیم
و نقاشی‌های زیبا بکشیم.
به ما دست داده تا ...





فکر می‌کنم

خدای مهربان چه نعمت‌های دیگری به من داده است؟



دوست دارم

از خدایی که این همه نعمت و هدیه به من داده است، تشکر کنم و بگویم...



گفت و گو کنیم

درباره‌ی فایده‌های خورشید باهم گفت و گو کنیم. اگر خورشید نبود، چه می‌شد؟



بازی و نمایش

با دوستان خود نمایشی را اجرا کنید که نشان دهد اگر یک روز آب خانه یا مدرسه قطع شود، چه مشکلاتی پیدا می‌کنیم؟



بگرد و پیدا کن



هدیه‌های زیبای خدا را در این عکس پیدا کن و نام آن‌ها را بنویس.



.....
.....

.....
.....

با هم بخوانیم



خدای شاپرک‌ها

ستاره، آسمان، مهتاب از توست
خدای شاپرک‌های قشنگی
در آن نقاشی دریا کشیدی
به مرغان جوجه‌های ناز دادی
خدای سبزه‌زار و جویباری
تو هم بخشنده‌ای، هم مهربانی

خدایا! آفتاب و آب از توست
خدای غنچه‌های رنگ‌رنگی
تو دشت بی‌کران را آفریدی
به گنجشکان پَر پرواز دادی
خدای باغ و باران و بهاری
خداوند زمین و آسمانی

حمید هنرجو

پرنده‌گان چه می‌گویند؟

غروب یک روز بهاری بود. گنجشک‌ها بر روی درختان جیک‌جیک می‌کردند. ساجده از پنجره‌ی اتاق نگاهی به آسمان کرد و گفت: مادر، چرا گنجشک‌ها جیک‌جیک می‌کنند؟ آن‌ها چه می‌گویند؟

مادر گفت: دخترم، همان‌طور که ما حرف می‌زنیم، گنجشک‌ها هم حرف می‌زنند. فکر می‌کنم آن‌ها با این کار از خدا تشکر می‌کنند.

ساجده گفت: آن‌ها به خدا چه می‌گویند؟

مادر گفت: شاید می‌گویند:

خدایا تو به ما یاد دادی چگونه پرواز کنیم.

چگونه لانه بسازیم و کجا دنبال دانه بگردیم.

خدایا از تو به خاطر این همه مهربانی تشکر می‌کنیم.

ساجده گفت: پرنده‌گان چه حرف‌های خوبی به خدا می‌زنند. من هم می‌خواهم با خدا حرف بزنم و از او تشکر کنم.

در این هنگام صدای اذان از مسجد بلند شد. مادر وضو گرفت و به نماز ایستاد.

ساجده با خود گفت: مادر با خدا حرف می‌زند و از او تشکر می‌کند.

او هم وضو گرفت. چادر گل‌دارش را سر کرد و کنار مادر به نماز ایستاد.





فکر می کنم

وقتی که گنجشک‌ها می‌توانند با خدا حرف بزنند، من هم می‌توانم با خدا حرف بزنم و بگویم...



دوست دارم

وقتی پدر یا مادرم نماز می‌خوانند، من هم ...



گفت و گو کنیم

- ۱- وقتی می‌خواهیم با خدا سخن بگوییم، چه می‌کنیم؟
- ۲- با درس خواندن، از کدام نعمت‌های خدا می‌توان تشکر کرد؟

خدایا از روزی که به دنیا آمده‌ام، از تو هدیه‌های زیادی گرفته‌ام.

..... خدایا تو به من

.....

.....



با هم بخوانیم



آواز گنجشک

وقت سحر بود
گنجشک نازی
بر روی شاخه
می کرد بازی
جیک جیک گنجشک
شنیدنی بود
پر زدن او
چه دیدنی بود
نزدیک رفتم
پرسیدم از او
چرا با جیک جیک
می پری هر سو
گنجشک زیبا
با خنده گفتا
من می گزارم
شکر خدا را
آواز گنجشک
عبادت اوست
پرواز گنجشک
اطاعت اوست

سیداحمد زرهانی

مخاطره‌ی ماه

شب از نیمه گذشته بود. ماه از بالا نگاه می‌کرد. خانه‌ای روشن و نورانی دید.

در خانه، مادر و پسری بیدار بودند.

مادر دست به سوی آسمان بلند کرده بود و زیر نور ماه دعا می‌کرد.

پسر دعاهای مادر را می‌شنید و آهسته آمین می‌گفت.

- خدایا بیماران را شفا بده!

- خدایا به نیازمندان کمک کن!

- خدایا همه را به راه درست راهنمایی کن!

پسر پرسید: مادر! چرا برای خودت دعا نمی‌کنی؟!

مادر دستی بر سر فرزند خود کشید و گفت: عزیزم!

اول برای دیگران دعا می‌کنیم و بعد برای خود!

آن شب دختر پیامبر، حضرت فاطمه، برای همسایه‌ها

و دوستانش دعا کرد و فرزندش حسن علیه‌السلام^۱

آمین گفت.

ماه با خود گفت:

چه خانه‌ی زیبایی و چه دعاهای قشنگی!

۱- علیه‌السلام: سلام بر او





فکر می‌کنم

امام حسن علیه‌السلام از مادرش آموخت که ...



دوست دارم

من هم مانند حضرت فاطمه، برای دیگران دعا کنم. پس می‌گوییم: ...



امین و مینا



امین برادر مینا است. آن‌ها دوست دارند کنار مادر بزرگ بنشینند و دعا کنند.

• امین: خدایا به من و دوستانم کمک کن تا

• مینا: ای خدای بزرگ، کاری کن تا همه‌ی آدم‌ها

• امین: خدایا به مادر بزرگم سلامتی بده تا

• مینا: ای خدای مهربان، پدر، مادر و معلّم را

مادر بزرگ گفت: بچه‌ها! حالا من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید.

خدایا! امام زمان ما را زودتر برسان و به رهبر عزیز ما سلامتی بده.

امین و مینا: آمین.



گفت و گو با خدا

خدایا





مهربان‌تر از مادر

درس ۴

...از میان درختان انبوه می‌گذشتم. جیک جیک چند جوجه به گوشم رسید.
صدا را دنبال کردم تا به لانه‌ی گنجشک‌ها رسیدم. چه جوجه‌های زیبایی!
جوجه‌ها را برداشتم و به راه افتادم.
صدای جوجه‌ها هر لحظه بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد. شاید کسی را صدا می‌زدند یا
گرسنه بودند.
به آسمان نگاه کردم. دیدم گنجشکی بالای سرم می‌چرخد.
گنجشک با شتاب به من نزدیک شد و ناگهان خود را روی جوجه‌ها انداخت.
ماجرای عجیبی بود! آن‌ها را گرفتم و با خود آوردم.



پیامبر خدا و یارانش به سخنان مرد مسافر گوش دادند.
پیامبر گفت: جوجه‌ها را روی زمین بگذار.
همه با تعجب نگاه می‌کردند. مادر جوجه‌ها از آن‌ها جدا نمی‌شد!
یکی از یاران پیامبر گفت: چه مادر مهربانی!
دیگری گفت: حتی یک لحظه هم از جوجه‌هایش جدا نمی‌شود!
پیامبر گفت: آیا از محبت این مادر تعجب می‌کنید؟
«بدانید، خداوند از این مادر مهربان‌تر است. او بنده‌هایش را خیلی دوست دارد.»
سپس به مرد گفت: گنجشک‌ها را به لانه بازگردان.
مرد به راه افتاد و در راه به سخن پیامبر و مهربانی خدا فکر می‌کرد.

هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
او مهربان‌ترین مهربانان است.

(سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۴)



دوست دارم



من هم با پرندگان مهربان باشم. پس ...

با هم بخوانیم



شعر زیر را با دوستانتان بخوانید و یک نام زیبا برای آن انتخاب کنید.



به نام خدای بزرگ
که پروانه را آفرید
به روی دو تا بال او
خط و خال زیبا کشید

خدایی که با یاد او
لب غنچه‌ها باز شد
نوک زرد بلبل از او
پر از شعر و آواز شد

خدایی که پرواز را
به گنجشک آموخته
لباسی هم از جنس پر
برای تنش دوخته

ناصر کشاورز

امین و مینا



امین و مینا در مورد مهربانی پدر و مادر خود با یکدیگر گفت و گو می‌کنند.

امین: مادر برای ما غذاهای خوشمزه درست می‌کند. به او می‌گوییم:

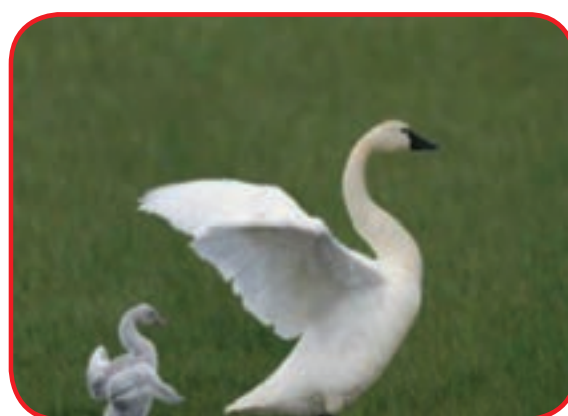
مینا: پدر بیرون از خانه کار می‌کند و برای ما

امین: خداوند است که پدر و مادری چنین مهربان به

مینا: ما برای تشکر از زحمات آنها



با دقت به این دو تصویر نگاه کن. از آنها چه می‌فهمی؟



.....

.....

.....



داستان درس را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

یک کار خوب

در دفتر نقاشی خود دو گل زیبا بکش. در کنار هر گل، جمله‌ای برای تشکر از پدر و مادر بنویس و به آنها هدیه کن.



وضو می گیرم

صدای مؤذن بلند می شود: الله اکبر ...
هنگام نماز است. می خواهیم با خدای مهربان حرف بزنم.
باید خود را آماده کنم.





اول نیت می‌کنم که
برای انجام فرمان خدا
وضو می‌گیرم.

سپس صورتم را از جایی
که موی سر می‌روید تا
چانه می‌شویم. از بالا به
پایین.



حالا نوبت دست‌هاست.
اول دست راست را از
آرنج تا سر انگشتان
می‌شویم. از بالا به
پایین.



بعد دست چپ را مانند
دست راست می‌شویم.



سپس با دستِ تر بر
موهای جلوی سرم
می‌کشم.



بعد از آن، با دست
راست روی پای راست
را مسح می‌کنم. یعنی
از سر انگشتان تا
برآمدگی پا دست
می‌کشم.



روی پای چپ را نیز
با دست چپ مسح
می‌کنم.



مادرم می گوید: وقتی وضو می گیریم، پاکیزه می شویم و برای خواندن نماز آماده می شویم.

من شعر زیبای «وضو» را از او یاد گرفته‌ام.

با هم بخوانیم



با راهنمایی معلم، شعر زیبای وضو را در کلاس با هم بخوانید.

تمرین کنیم

با راهنمایی معلم، در حیاط مدرسه وضو بگیرید.

همراه با خانواده



با کمک پدر یا مادر، وضو را در خانه تمرین کنید.



امین و مینا



امین و مینا می خواهند این شکل ها را به ترتیب شماره بگذارند. شما هم به آن ها کمک کنید.





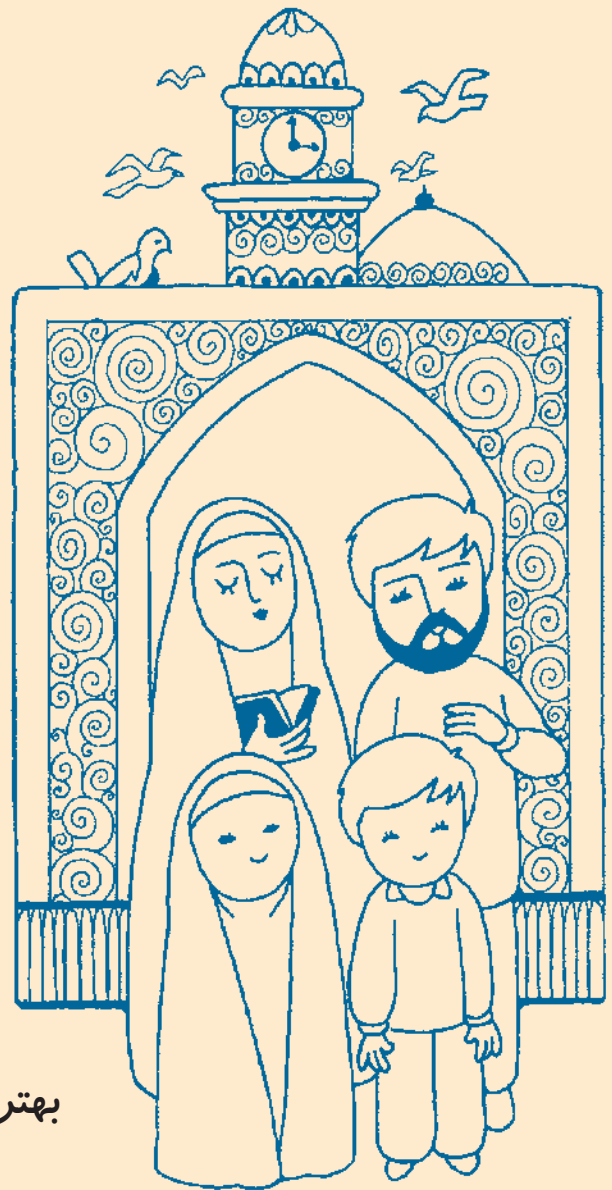
بین و بگو

برای چه کارهایی وضو می گیریم؟

.....



.....



..... بهتر است برای

پیامبران خدا

خدا
پیامبر

مردم

آقای امیری روی تابلوی کلاس نوشت:

خدا

پیامبر

مردم

و از بچه‌ها خواست با این کلمات جمله بسازند.
بچه‌ها قلم به دست گرفتند و جمله‌هایی نوشتند.
معلم جمله‌ها را روی تابلو نوشت و از بچه‌ها پرسید:
بهترین جمله را چه کسی نوشته است؟
بچه‌ها یک صدا گفتند: سعید!

معلم از سعید خواست جمله‌ی خود را با صدای بلند بخواند:
«خدا پیامبران را فرستاد تا مردم را راهنمایی کنند.»
معلم پرسید: آن‌ها مردم را به چه چیزی راهنمایی می‌کنند؟
سعید گفت: کارهای درست را به مردم یاد می‌دهند و آن‌ها را از کارهای زشت
بازمی‌دارند.



معلم ادامه داد: آفرین بچه‌ها! حالا می‌توانید بزرگ‌ترین پیامبران خدا را نام
ببرید؟

دست‌ها بالا رفت...

معلم، پاسخ‌ها را روی تابلو نوشت:

حضرت نوح (علیه السلام)

حضرت ابراهیم (علیه السلام)

حضرت موسیٰ (علیه السلام)

حضرت عیسیٰ (علیه السلام)

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

آن گاه گفت: بچه‌ها! خدا پیامبران
زیادی فرستاده است. ولی پیامبران
بزرگ خدا، همین پنج نفر هستند.





فکر می‌کنم

چگونه می‌توانم از خدایی که این همه پیامبر را برای ما فرستاده است، تشکر کنم؟

دوست دارم

به حرف‌های پیامبران خوب خدا گوش کنم تا ...

ببین و بگو

با دقت در تصاویر، داستان آن‌ها را برای دوستان خود بیان کنید.





امین و مینا

امین و مینا، درس «پیامبران خدا» را به پدر نشان می‌دهند. پدر می‌پرسد: بچه‌ها!

پیامبران، مردم را به چه کارهایی دعوت می‌کنند؟

- امین: به انجام دادن کارهای خوب مثل
- مینا: آن‌ها به ما یاد می‌دهند که
- امین: به این که نباید دیگران را
- مینا: مثلاً این که نباید هنگام بازی با دوستانمان

پدر گفت: آفرین بچه‌ها! پیامبران آمدند تا حرف‌های خدا را به گوش مردم برسانند و آن‌ها را به خوبی‌ها دعوت کنند.



گفت و گو کنیم

به جز نام پیامبرانی که در درس خواندیم، چه پیامبران دیگری می‌شناسید؟

درباره‌ی آن‌ها گفت و گو کنید.

مهمان کوچک

ظهر بود.

پیامبر خدا و دوستش بلال در مسجد نشسته بودند و با هم صحبت می کردند.

کودکی وارد شد. سلام کرد و به پیامبر گفت:

من پدر ندارم و با مادر و خواهرم زندگی می کنم.

شما را خیلی دوست دارم.

پیامبر با مهربانی به کودک نگاه کرد و گفت: چه با ادب حرف می زنی!

بعد به بلال گفت: به خانه ی ما برو و برای این کودک خوراکی بیاور!

بلال رفت و با یک ظرف کوچک خرما بازگشت.

پیامبر خرماها را شمرد. بیست و یک دانه بود!

پیامبر دستی بر سر کودک کشید و گفت:

هفت تا برای خودت، هفت تا برای خواهرت و هفت تا هم برای مادرت.

کودک یکی از خرماها را به دهان گذاشت. خیلی شیرین بود!

از پیامبر تشکر کرد و با خوش حالی به سوی خانه راه افتاد.





فکر می‌کنم

..... پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی مهربان بود که



دوست دارم

..... من هم مانند پیامبر که با کودکان مهربان بود، با
مهربانی کنم.



امین و مینا



امین و مینا درباره‌ی داستان مهربانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با یکدیگر
گفت و گو می‌کنند.

..... امین: کسی که برای آن کودک خرما آورد، دوست باوفای پیامبر

..... مینا: پیامبر خوب خدا حتی در مسجد

..... امین: اگر من به جای آن کودک بودم،

..... مینا: خدا از کمک کردن به انسان‌ها خیلی



مسجد پیامبر در شهر مدینه



جشن میلاد

امروز محمّد یک ساله شده است.
 زهرا برادرش را می‌بوسد و به یاد سال قبل می‌افتد. روزی که خدا نوزادی را به
 آن‌ها هدیه داد.
 روز تولّد پیامبر خدا، حضرت محمّد بود. برای همین پدر و مادرش نام زیبای
 محمّد را برایش انتخاب کردند.
 زهرا خیلی خوش حال است. او می‌خواهد امشب به همراه مادر و برادرش در
 جشنی بزرگ شرکت کند.



زهرا و مادرش وارد مسجد می‌شوند.
 بوی گل در حیاط پیچیده است. دیوارها با پارچه‌ها و کاغذهای رنگی تزیین
 شده‌اند.
 مسجد خیلی زیباتر شده است!
 زهرا دوستش آمنه را می‌بیند. به سوی او می‌رود و روز تولّد پیامبر را به او
 تبریک می‌گوید.
 در این هنگام صدای اذان بلند می‌شود.
 وقتی مردم نام زیبای پیامبر را می‌شنوند، همه صلوات می‌فرستند.





بعد از نماز، برای میلاد پیامبر جشن گرفتند.
امام جماعت از زندگی پیامبر، داستان‌هایی تعریف کرد و بچه‌های مسجد سرود
زیبایی خواندند.

بدانیم:

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در شهر مکه به دنیا آمد. نام پدرش
عبدالله و نام مادرش آمنه بود. بسیار امانت‌دار و درست کار بود و به همین
دلیل به او «محمد امین» می‌گفتند. ما مسلمانان پیامبرمان را دوست داریم
و به او احترام می‌گذاریم. برای زیارت او به شهر مدینه می‌رویم و هر
سال، روز تولد پیامبر خدا را جشن می‌گیریم.

دوست دارم

وقتی نام پیامبر خدا را می‌شنوم، صلوات بفرستم. یعنی بگویم ...

بازی و نمایش

داستان درس «مهمان کوچک» را در کلاس به صورت نمایش اجرا کنید.

بگرد و پیدا کن



اهل بیت پیامبر

حسن و حسین به خانه آمدند.

به مادر سلام کردند و گفتند: امروز چه بوی خوشی خانه را پر کرده است. بوی خوش پدر بزرگ می آید! مادر جواب سلام آن‌ها را داد و گفت: امروز پدر بزرگ مهمان ماست.

کودکان خیلی خوش حال شدند و به درون اتاق دویدند.

پیامبر خدا هر دو را در آغوش گرفت. او نوه‌هایش را خیلی دوست داشت.

سپس پیامبر عبایش را بر سر خود و نوه‌هایش کشید.

کودکان دستان کوچک خود را دور گردن پیامبر انداختند.

هر کدام آرزویی کردند:

- کاش پدر اینجا بود.

- کاش مادر اینجا بود.

لحظه‌ای بعد، صدایی آشنا شنیدند.

...اجازه می‌دهید ما هم در کنار شما باشیم؟

کودکان از دیدن پدر و مادر در کنار

پیامبر خیلی خوش حال شدند.

اتاق کوچکی درست شد. پر از صفا و

مهربانی!



پیامبر دست به دعا بلند کرد:

خدایا این چهار نفر اهل بیت من هستند.

دوستان آن‌ها دوستان من هستند و دشمنان آن‌ها دشمن من!

خدایا بر آن‌ها درود فرست و بدی‌ها را از آن‌ها دور کن!





فکر می‌کنم

اهل بیت پیامبر چگونه انسان‌هایی بودند که خدا و پیامبرش، آن‌ها را این همه دوست داشتند؟



دوست دارم

من هم مثل بزرگ‌ترها هر وقت می‌خواهم نام اهل بیت پیامبر را به زبان بیاورم، با احترام بگویم: ...



گفت و گو کنیم

از این داستان چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

۲ - (writing box)

۱ - (writing box)

۴ - (writing box)

۳ - (writing box)



یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در تشهد نمازمان به پیامبر و اهل بیت او درود می‌فرستیم و می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

یعنی:

با هم بخوانیم



داور کشتی

پیامبر عزیز ما	رفت شبی پیش دخترش
حضرت زهرا خانه بود	با هر دو تا گل پسرش
همان جا گفت به بچه‌ها:	«حسن جانم، حسین جانم
کدامتان قوی‌ترید؟	کشتی بگیرید بدانم»
مثل دو مرد پهلوان	روبه روی هم ایستادند
اول بازی هر دو تا	با مهربانی دست دادند
پنجه به پنجه، دست به دست	بازو به بازو، سر به سر
روی گلیم ساده‌ای	کشتی گرفتند دو پسر
از بازی قشنگشان	خانه چه غوغا شده بود
داور مهربانشان	غرق تماشا شده بود

سید محمد مهاجرانی

خانواده‌ی مهربان

چند روز است حسن و حسین بیمار هستند و مادر از آن‌ها مراقبت می‌کند. امام علی و حضرت فاطمه که فرزندان‌شان را خیلی دوست دارند، برای سلامتی آن‌ها دعا می‌کنند و می‌گویند:

خدایا اگر حال کودکانمان خوب شود، برای تشکر از تو سه روز روزه می‌گیریم.

خدا کودکان را شفا داد.

چند روز بعد ...

خانواده‌ی امام علی (علیه السلام) روزه هستند.

هنگام افطار سفره‌ای ساده پهن می‌کنند.

صدای در خانه بلند می‌شود و کسی از پشت در می‌گوید:

فقیری هستم گرسنه. غذایی به من بدهید.

مرد فقیر می‌داند اهل این خانه، خانواده‌ی پیامبر هستند و مانند پیامبر، مهربان و دل‌سوز!

آن‌ها تصمیم گرفتند به او کمک کنند.

مرد فقیر آن‌ها را از دست امام علی (علیه السلام) می‌گیرد و تشکر می‌کند.

روز بعد هنگام افطار...

یتیمی در می‌زند.

تصمیم دیروز تکرار می‌شود و آن‌ها غذایشان را به او می‌بخشند.

روز سوم ...

صدای در بلند می‌شود ...

- مردی هستم گرسنه. غذایی می‌خواهم.

برای سومین بار خانواده‌ی امام علی غذای خود را به نیازمندان می‌بخشند.



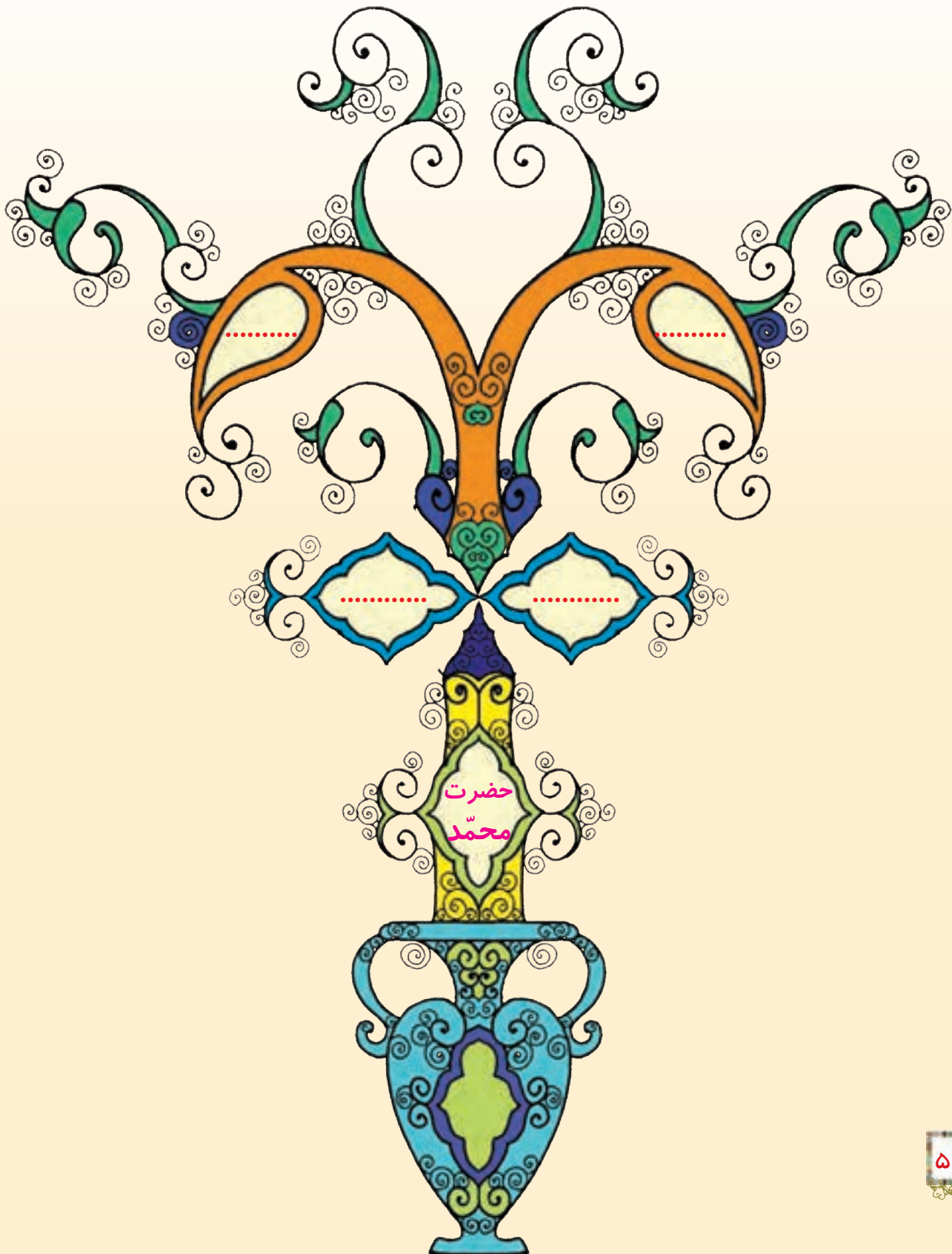


دوست دارم

من هم مانند امام علی (علیه السلام) و خانواده‌اش ...

کامل کنیم

نام افراد خانواده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در جاهای مناسب بنویس.





فکر می‌کنم



وقتی آن مرد فقیر با غذا وارد خانه
شد، فرزندانش چه گفتند؟

.....

آن مرد فقیر به فرزندانش چه گفت؟

.....

.....



آن شب وقتی بچه‌های آن مرد
خوابشان برد، چه خوابی دیدند؟

.....

.....

یک کار خوب

اگر توبه جای آن بچه‌ها بودی و می‌خواستی با چند جمله از حضرت علی (علیه‌السلام)

و خانواده‌اش تشکر کنی، چه می‌نوشتی؟

.....

.....

.....

نماز بخوانیم

چند روزی است زینب با مادرش تمرین می‌کند. او می‌خواهد نماز خواندن را خوب یاد بگیرد.

یک روز مادرش می‌گوید: وقت آن رسیده است که دو رکعت نماز با هم بخوانیم.

و از زینب می‌پرسد: یک نماز دو رکعتی چگونه است؟

زینب خوش حال می‌شود و می‌گوید:

رو به قبله آرام می‌ایستم. نیت می‌کنم نماز صبح را برای خشنودی خدا می‌خوانم.





سوره‌ی حمد را می‌خوانم و پس از آن، سوره‌ی توحید را می‌خوانم.



دست‌ها را تا نزدیک گوش‌ها بالا می‌آورم و می‌گویم: «اللَّهُ أَكْبَرُ».



بعد از رکوع می‌ایستم.



آن‌گاه برای رکوع خم می‌شوم و سه مرتبه می‌گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»



آن گاه می نشینم و دوباره به سجده
می روم.
پس از آن می نشینم.



سپس به سجده می روم و سه مرتبه
می گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»



سپس دست هایم را برای قنوت رو به
آسمان بلند می کنم و دعا می کنم.



بعد می ایستم و رکعت دوم را مانند
رکعت اول با سوره ی حمد شروع
می کنم.

پس از آن، رکوع و دو سجده را انجام می‌دهم، مانند رکعت اول.



حالا نوبت تشهد است. یعنی می‌نشینم و می‌گویم:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

و در پایان سلام می‌دهم. یعنی می‌گویم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مادر زینب لبخند می‌زند و می‌گوید: آفرین دخترم! بهترین راه حرف زدن با

خدای مهربان، خواندن نماز است.

با هم بخوانیم



«رفتیم با هم»

من و سمانه	زینب و نرگس
نمازخانه	رفتیم با هم
آمد دبستان	امام مسجد
با روی خندان	رفت توی محراب
الله اکبر	خدا بزرگ است
با او برابر	کسی نباشد
شکر خداوند	الْحَمْدُ لِلَّهِ
با خویش پیوند	که داده ما را
ما می پرستیم	ایّاک نَعْبُد
تا زنده هستیم	فقط خدا را
چه خوب و زیباست	نماز خواندن
فروغ دلهاست	یاد خداوند

سید احمد زرهانی

تمرین کنیم

یک نماز دو رکعتی را با کمک معلم در کلاس تمرین کنید و جلوی هم کلاسی‌های خود بخوانید.

خاطره

اولین نمازی که خواندم ...



بگرد و پیدا کن



خواندن سوره‌ی حمد

رکوع

سجده

تشهد

الله اکبر



پدر مهربان

هوا گرم و آفتابی بود. امام علی (علیه السلام) سبدی به دست گرفت و از خانه خارج شد. مقداری آرد، گوشت و خرما تهیه کرد و در سبد گذاشت. امام از چند کوچه گذشت و به خانه‌ای رسید. چند کودک به همراه مادرشان در آن خانه زندگی می‌کردند. پدر آنها در جنگ شهید شده بود. کودکان با دیدن مهمان خود خوش حال شدند و به طرف او دویدند. امام آرد و گوشت را به مادر داد تا برای بچه‌ها غذا پزند. آن‌گاه به سوی کودکان رفت. آنها را در آغوش گرفت و با دست خود خرمایی در دهانشان گذاشت. سپس با آنها مشغول بازی شد. صدای خنده و شادی حیاط خانه را پر کرده بود. بچه‌ها از بازی با امام خسته نمی‌شدند. او مانند یک پدر نسبت به آنها مهربان بود و آنها را خیلی دوست می‌داشت. بچه‌ها هیچ‌گاه خاطره‌ی آن روز را فراموش نکردند.

بدانیم

امام اول ما مسلمانان، در روز سیزده رجب به دنیا آمد. او پسر عموی پیامبر خدا بود و از کودکی در خانه‌ی پیامبر بزرگ شد. امام علی (علیه السلام) اولین مردی بود که دین اسلام را پذیرفت. او بیش‌تر اوقات همراه و هم‌نشین پیامبر بود و دستورات اسلام را به خوبی از او یاد گرفت. پیامبر خدا حضرت علی را خیلی دوست می‌داشت و می‌فرمود: علی داناترین مردم است. امام علی با دختر پیامبر ازدواج کرد. خدا به آنها فرزندان مهربان و شجاع هدیه داد. سرانجام، امیر مؤمنان در مسجد هنگام نماز خواندن، به دست یکی از دشمنان دین خدا به شهادت رسید.



مرد آسمانی

نیمه شبها توی کوچه
می برد مردی به دوشش
با محبت نان و حلوا
تا نمیرد توی کوفه
می برد او غصه ها را
با یتیمان هم غذا شد
با تبسم می دهد او
یا علی هستی همیشه

می رود آرام و تنها
کیسه ای از نان و خرما
می دهد مردی خدایی
کودکی از بی غذایی
می دهد او مهربانی
مرد پاک و آسمانی
دسته دسته نان گندم
توی دلها، پیش مردم

مهدی وحیدی صدر





فکر می‌کنم

امام علی (علیه السلام) با کودکان یتیم، بازی می‌کرد تا ...



دوست دارم

به آدم‌های نیازمند کمک کنم، پس ...



گفت و گو کنیم

داستان‌هایی را که از زندگی امام علی (علیه السلام) شنیده‌اید، برای دوستان خود تعریف کنید.



امین و مینا

امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند.



بهترین دوست

مرد مسافر خسته و عصبانی به نظر می‌رسید. در شهر مدینه کسی را نمی‌شناخت.

صدای پای اسبی به گوشش رسید.
مرد سواره به او سلام کرد.

مرد مسافر پرسید: کیستی؟

گفت: من حسن فرزند علی هستم.
با شنیدن این نام، مرد خشمگین شد
و با امام به تندی سخن گفت.
او از شهر شام آمده بود. شهری
که معاویه در آن حکومت می‌کرد.
معاویه دشمن امام حسن (علیه‌السلام)
بود.

امام از اسب پیاده شد، حرف‌های او

را شنید و با مهربانی گفت: مثل این که در شهر ما کسی را نمی‌شناسی.
اگر دوست داشته باشی می‌توانی به خانه‌ی ما بیایی و استراحت کنی.
ما از تو پذیرایی می‌کنیم و تا هر وقت بخواهی می‌توانی در خانه‌ی ما بمانی.
مرد نمی‌دانست چه جوابی بدهد.
نمی‌توانست باور کند! آیا واقعاً او امام حسن بود؟!
سرش را به زیر انداخت و گفت:
من چیزهای دیگری در مورد شما شنیده بودم و حرف‌های بدی به شما زدم.
لطفاً مرا ببخشید.
من پیش از این دشمن شما بودم؛ اما از امروز، شما بهترین دوست من هستید!

بدانیم

در روز پانزدهم رمضان، اولین فرزند امام علی و حضرت زهرا به دنیا آمد؛ او را حسن نامیدند.
پیامبر خدا او را دوست داشت و می‌فرمود: «اخلاق و رفتار حسن، شبیه اخلاق و رفتار من است.»
امام حسن مجتبی (علیه السلام) بسیار مهربان و خوش اخلاق بود و به نیازمندان کمک می‌کرد.
کودکان مدینه خیلی او را دوست داشتند.
دومین امام ما با زورگویان مبارزه کرد و سرانجام به دست آن‌ها به شهادت رسید.







فکر می‌کنم

امام حسن (علیه السلام) مثل آن مرد تندی نکرد، چون....



گفت و گو کنیم

چه چیزهایی از داستان «بهترین دوست» یاد می‌گیریم؟

۱- به دیگران حرف زشت نزنیم.

۲-

۳-



امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



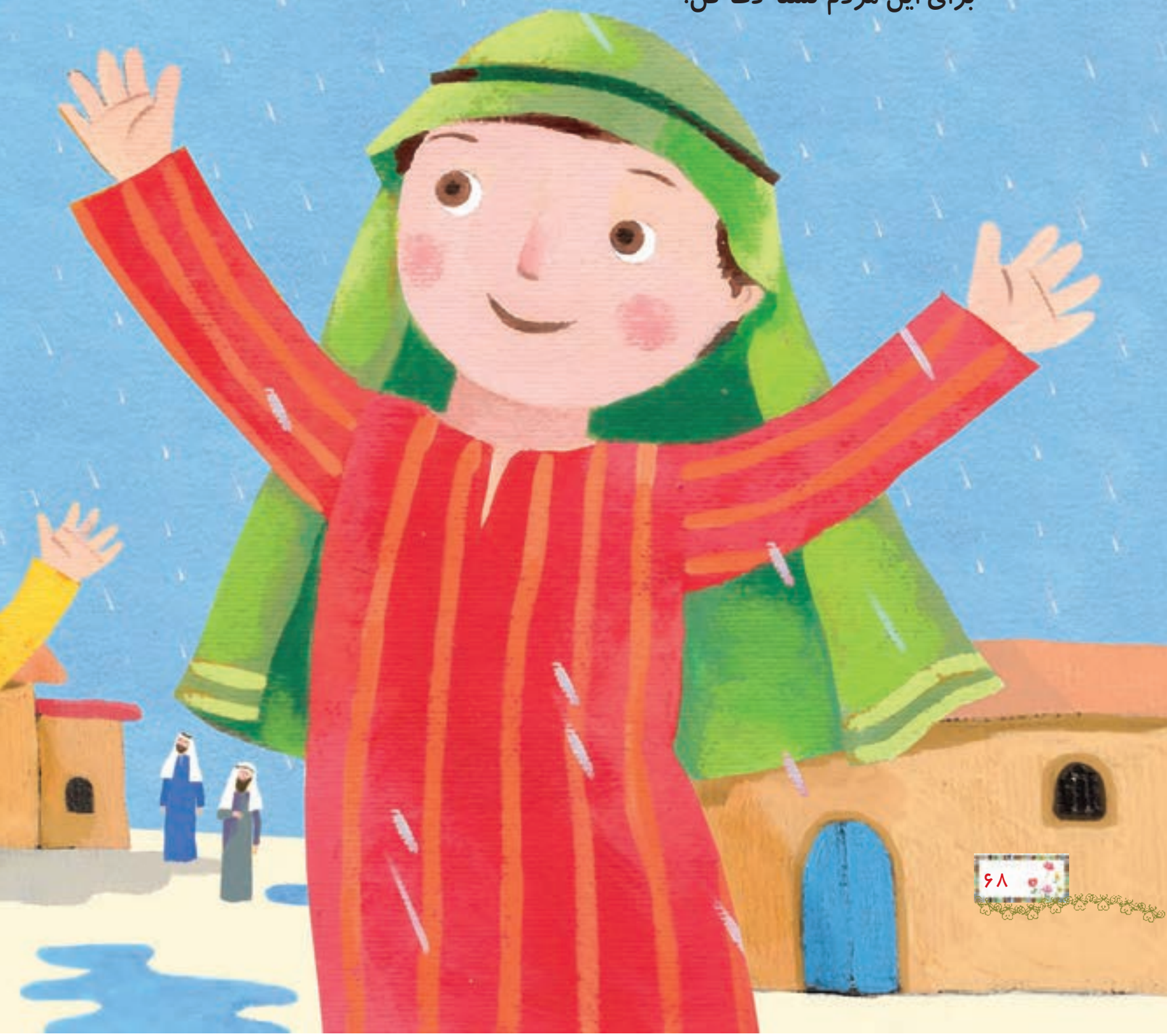
دعای باران

چند ماهی است باران نیامده است. مردم شهر کوفه دور هم جمع شده‌اند. یکی گفت: بیایید از بهترین بنده‌های خدا بخواهیم دعا کنند تا باران ببارد. آن‌ها به سوی خانه‌ی امام علی (علیه‌السلام) رفتند.

- ای امیر مؤمنان! برای آمدن باران دعا کن!

امام نگاهی به جمعیت انداخت و به امام حسین (علیه‌السلام) گفت:

برای این مردم تشنه دعا کن!



امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:
خدایا! همه چیز را تو به ما بخشیده‌ای. از تو به خاطر نعمت‌هایت تشکر
می‌کنیم.
خدایا بندگان تو و زمین‌های تشنه منتظر باران هستند. بارانت را برای ما
بفرست...
هنوز دعای امام تمام نشده بود که صدای رعد و برق در آسمان شهر پیچید.
قطرات درشت باران صورت کودکان را نوازش داد.
آن روز مردم شهر کوفه از باران سیراب شدند. بارانی که هدیه‌ی خدا به امام
حسین (علیه السلام) بود!



بدانیم

دومین فرزند امام علی (علیه السّلام) در روز سوم شعبان به دنیا آمد. پیامبر خدا نوزاد را در آغوش گرفت، او را بوسید و نامش را حسین گذاشت. پیامبر می فرمود: «هر کس حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد.»

در زمان امام حسین (علیه السّلام) حاکم ستمگری به نام یزید بود. او به مسلمانان ظلم می کرد و به دستورات اسلام عمل نمی کرد. سومین امام ما، با یزید مبارزه کرد و در روز عاشورا شهید شد.

فکر می کنم

خدا امام حسین (علیه السّلام) را خیلی دوست داشت که

امین و مینا

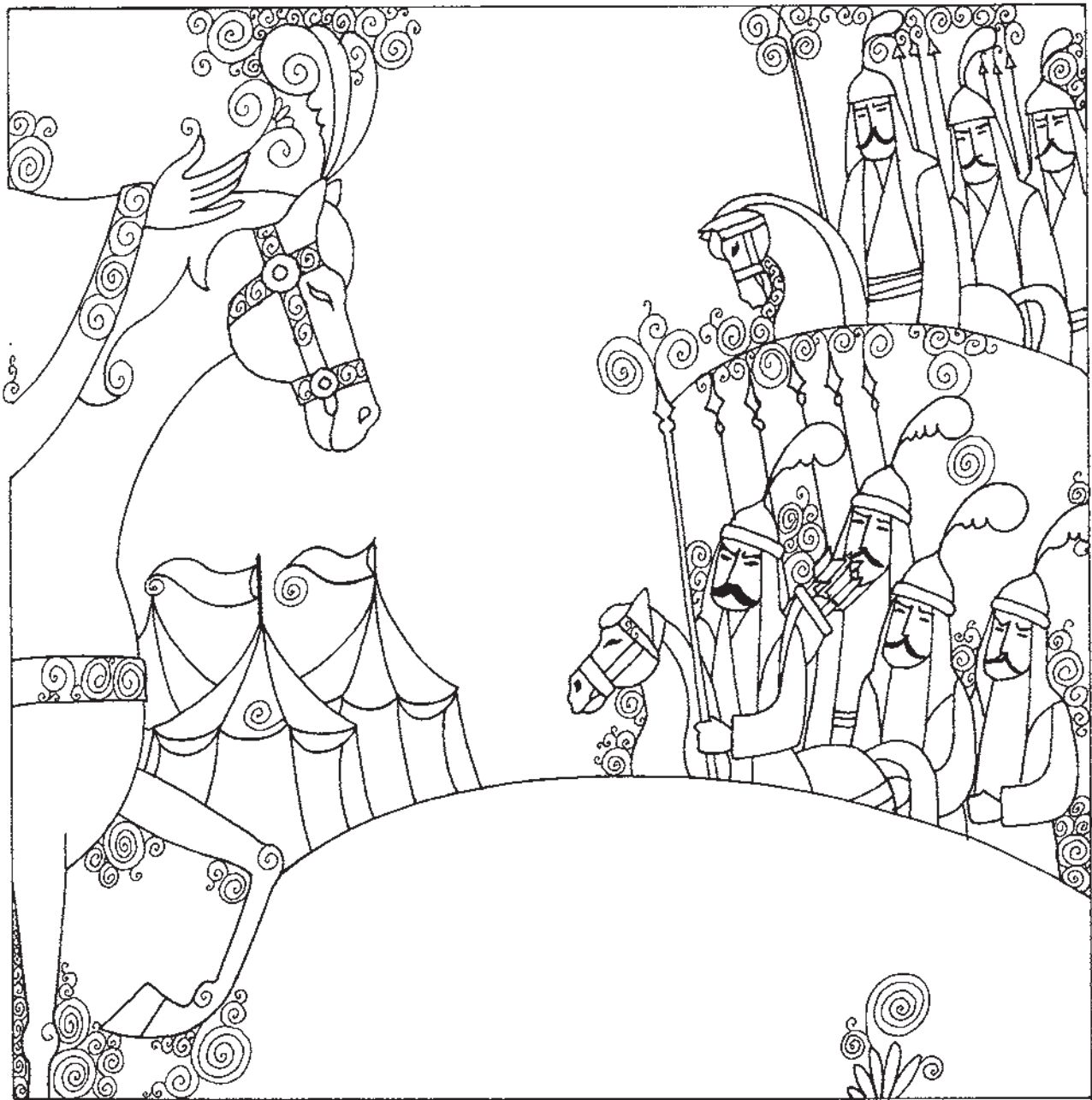
امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.



گفت و گو کنیم



این نقاشی را رنگ آمیزی کنید و درباره‌ی داستان آن با
دوستانتان گفت و گو کنید.



بچه‌ها سلام!

کودکان مدینه به بازی و شادی مشغول بودند.
بوی عطر پیامبر در کوچه پیچید. رسول خدا به همراه یاران خود به مسجد
می‌رفت.



چشم پیامبر که به کودکان افتاد، گفت: بچه‌ها سلام!
بچه‌ها دور پیامبر را گرفتند و یکی یکی گفتند: سلام! سلام!
پیامبر با مهربانی دست کودکان را می‌گرفت و آن‌ها را نوازش می‌کرد.
رسول خدا بچه‌ها را خیلی دوست داشت. او همیشه به یاران خود می‌گفت:
تا زنده هستم سلام کردن به کودکان را ترک نمی‌کنم!
کودکان از این که پیامبری چنین مهربان داشتند، خیلی خوش حال بودند.

بدانیم

معمولاً کوچک‌ترها به بزرگ‌ترها سلام می‌کنند و با این کار به آن‌ها احترام می‌گذارند. اما پیامبر مهربان ما همیشه زودتر به دیگران سلام می‌کرد؛ حتی به کودکان!

دین اسلام به ما سفارش می‌کند وقتی همدیگر را می‌بینیم، اول سلام کنیم و بعد حرف بزنیم.

امام حسین (علیه السلام) می‌گوید:

«سلام کردن هفتاد پاداش دارد. شصت و نه پاداش برای کسی که سلام می‌کند و یک پاداش برای کسی که جواب سلام را می‌دهد.»
خداوند در قرآن به پیامبر می‌فرماید: «وقتی مؤمنان پیش تو می‌آیند،

فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

بگو: سلام بر شما»

(سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۴)





فکر می کنم

سلام کردن به دیگران....



دوست دارم

من هم مانند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی با کسی روبه رو می شوم... .



گفت و گو کنیم

وقتی به یکدیگر سلام می کنیم...

۱- با هم بیش تر دوست می شویم.

..... ۲ -

..... ۳ -

یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در پایان نماز به پیامبر خدا درود می فرستیم

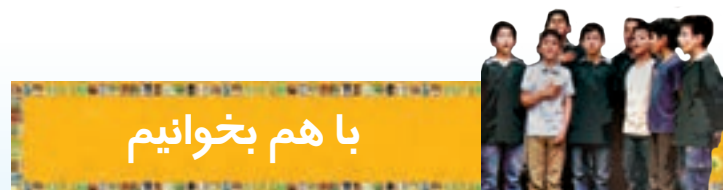
و می گوئیم: **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.**

یعنی :

.....



- امین: من از مینا کوچک تر هستم و سعی می کنم زودتر
- مینا: البته بزرگ ترها هم
- امین: سلام کردن نشانه‌ی به دیگران است.
- مینا: پیامبر خدا می گفت: تا زنده هستم



مثل نسیم

با روی پر خنده و شاد	پیامبر عزیز ما
به هر کسی سلام می داد	همیشه و در همه جا
همیشه بود شنیدنی	سلام های قشنگ او
ناز و لطیف و چیدنی	مثل گل محمدی
سلام و خنده جاری بود	از آسمان لب هایش
از سلامش بهاری بود	هوای کوچه های شهر
مثل نسیم، بی صدا	خنده ی او همیشه بود
میان باغ لاله ها	مثل عبور شاپرک

سید محمد مهاجرانی

طبیعت زیبا

ایام عید بود.

دشت پر از خانواده‌هایی بود که هر کدام در گوشه‌ای روی سبزه‌ها نشسته بودند.

کودکان شاد و خندان به دنبال هم می‌دویدند.

کمی دورتر چند نفر چیزهایی را از روی زمین برمی‌داشتند.

علی با کنجکاو از پدرش پرسید: آن‌ها چه می‌کنند؟

پدر گفت: آن‌ها زباله‌هایی را که مردم روی زمین

ریخته‌اند، جمع می‌کنند.

علی خیلی ناراحت شد و با خودش گفت:

ای کاش در این طبیعت زیبا این همه زباله

ریخته نمی‌شد.



پدر کیسه‌ای برداشت و در کنار دیگران مشغول شد.
علی هم به کمک پدر شتافت.
کم کم افراد زیادی بلند شدند و دشت مثل اولش شد. تمیز و قشنگ!
پدر گفت: طبیعت نعمت خداست. ما نباید آن را کثیف کنیم. پاکیزگی از
نشانه‌های دین ماست.
ما باید همیشه و همه جا تمیز و پاکیزه باشیم.
خدای مهربان برای نظافت ما، آبی پاکیزه از آسمان فرستاده است.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا
و ما از آسمان، آبی پاکیزه فرستادیم .

(سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۸)





فکر می‌کنم

خدا دوست دارد ما انسان‌ها تمیز و پاکیزه باشیم، زیرا...



گفت و گو کنیم

چگونه می‌توانیم محیط کلاس و مدرسه را تمیز نگه داریم؟



امین و مینا



امین و مینا در مورد طبیعت و زیبایی‌های آن صحبت می‌کنند.

امین: من در طبیعت می‌توانم.....

مینا: طبیعت زیبا..... خداست که به ما بخشیده است.

امین: اسلام، دین پاکیزگی و..... است.

مینا: من برای تمیز نگه داشتن طبیعت،.....

امین: من هم.....



بگرد و پیدا کن



این گل‌ها را می‌شناسی؟ نام آن‌ها را بنویس.



.....ن



.....آ



.....ر



.....ل

این گل‌های زیبا را خدای مهربان به طبیعت هدیه داده است. در برابر این هدیه‌ی زیبا، ما بچه‌ها....

وقت نماز

قوقولی قوقو ...

این صدای خروس همسایه است.

از خواب بیدار می‌شوم. صدای اذان به گوش می‌رسد. سحرگاه زیبایی است.
مادرم با چادر سفیدش آماده است تا با هم نماز بخوانیم.
او به من یاد داده است که صبح دو رکعت نماز می‌خوانیم.
او می‌گوید: وقتی خورشید طلوع می‌کند، وقت نماز صبح به پایان می‌رسد.



ظهر است. خورشید به وسط آسمان رسیده است.

صدای اذان در حیاط مدرسه می‌پیچد.

من و دوستانم وضو می‌گیریم و به نمازخانه می‌رویم. من دوست دارم نماز را
به جماعت بخوانم!

من یاد گرفته‌ام که نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است.

معلم ما می‌گوید: برای خواندن نماز تا غروب آفتاب وقت داریم.



خورشید غروب می‌کند.

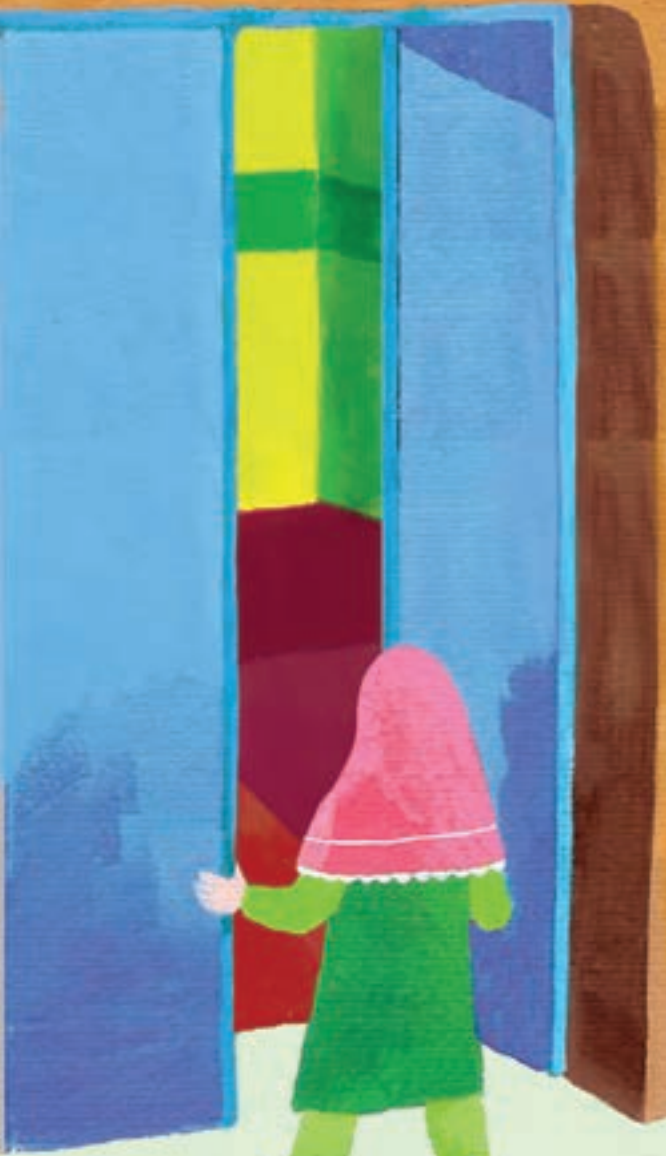
بار دیگر صدای زیبای اذان از مسجد محله شنیده می‌شود.

پدرم می‌گوید: اذان ما را به نماز دعوت می‌کند.

به همراه پدر و مادرم به مسجد می‌رویم. من دوست دارم نماز را در مسجد
بخوانم.

اول سه رکعت نماز مغرب می‌خوانیم و بعد چهار رکعت نماز عشا.

نمازخانه





فکر می‌کنم

چه خوب است که هر روز می‌توانم پنج بار با خدا گفت‌وگو کنم. هنگام نماز صبح
و ...



دوست دارم

هر روز با معلم و دوستانم در مدرسه نماز را اول وقت بخوانم.



با هم بخوانیم

سرود بیداری

صبح است، صبح است	الله اکبر
برخیز از خواب	یک بار دیگر
پیش از تو برخاست	از خواب، بلبل
بیدار گشته	هم غنچه، هم گل
با جیک و جیکش	گنجشک زیبا
پیش از تو گفته	شکر خدا را
صبح است و دارد	بر چهره لبخند
وقت نماز است	برخیز فرزندا!

مصطفی رحماندوست





امین و مینا می‌خواهند نماز بخوانند. به آن‌ها کمک کنید تا بدانند در هر نماز چند رکعت بخوانند.

..... رکعت	نماز ظهر رکعت	نماز صبح
..... رکعت	نماز مغرب رکعت	نماز عصر
	 رکعت	نماز عشا



هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می‌دهد؟



..... و

..... و

..... و

راز خوش بختی

مرد از راه دوری آمده بود.
 با عجله از کوچه‌های مدینه گذشت و خود را به مسجد رساند.
 پیامبر خدا برای یارانش سخن می‌گفت و آن‌ها را به کارهای خوب تشویق می‌کرد.
 مرد جلو رفت و سلام کرد. رسول خدا و یاران، جواب سلامش را دادند و برایش جایی باز کردند تا او بنشیند.
 وقتی حرف‌های پیامبر تمام شد، مرد برخاست و گفت:
 ای رسول خدا من می‌خواهم آدم خوبی باشم تا همه مرا دوست داشته باشند.
 می‌خواهم همیشه زندگی خوبی داشته باشم.
 یاران پیامبر از سخن مرد تعجب کردند.
 نگاهشان به لب‌های پیامبر دوخته شد تا پاسخ او را بشنوند.
 رسول خدا کمی فکر کرد و گفت:

اگر می‌خواهی خوش بخت باشی، هرگز دروغ نگو!





فکر می‌کنم

همه‌ی ما دوست داریم خوش‌بخت باشیم. پس به سخن پیامبر گوش می‌کنیم و

.....



گفت و گو کنیم

درباره‌ی فایده‌ی راست‌گویی و نتیجه‌ی دروغ‌گویی با دوستان خود گفت و گو کنید.

نتیجه‌های دروغ‌گویی

۱-

۲-

۳-

فایده‌های راست‌گویی

۱-

۲-

۳-





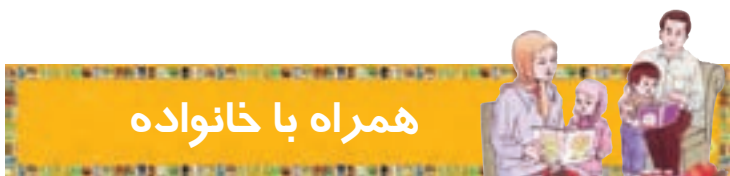
امین و مینا

- پس، هدیه و نعمت خدا به ماست، امین: زبان،
- را خیلی دوست دارد. مینا: خدا آدم‌های
- امین: کسی که همیشه راست می‌گوید،
- مینا: از داستان این مرد فهمیدم که



بازی و نمایش

با دوستان خود نمایشی را اجرا کنید که نشان دهد کسی که دروغ می‌گوید، چه مشکلاتی پیدا می‌کند.



همراه با خانواده

از پدر و مادر خود بخواهید داستان «چوپان دروغ‌گو» را برای شما تعریف کنند.

م جشن بزرگ

کوچه ولی عصر (عج)



در خانه

صبح که به مدرسه می رفتم،
مادرم حیاط خانه را جارو می کرد.
پدر، گل های محمدی را آب می داد. کوچه آب پاشی شده بود. بوی بهار می آمد.

در مدرسه

من و دوستانم به کمک معلم، کلاس را تزئین کردیم و چهارده گل سرخ و سفید
را از سقف آویزان کردیم. کلاس ما خیلی زیبا شد.

مهدی جان تولدت مبارک



در محله

وقتی از مدرسه آمدم، برادر بزرگ‌ترم را دیدم. او با دوستانش کوچه را با لامپ‌های رنگارنگ تزئین کرده بودند. سرود زیبایی شنیده می‌شد. آن‌ها به رهگذران شربت و شیرینی می‌دادند.

در مسجد

هنگام اذان برای خواندن نماز جماعت به مسجد رفتیم. روی پرچم‌های رنگارنگ با خط زیبایی نوشته شده بود: «مهدی جان؛ تولدت مبارک» همه شاد و خندان بودیم و خود را برای یک جشن بزرگ آماده می‌کردیم.

فردا نیمه‌ی شعبان است. روز تولد امام مهدی (علیه‌السلام). پدرم می‌گوید: او کسی است که همه‌ی ما منتظر آمدنش هستیم. وقتی او بیاید، همه با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌کنند.

دوست دارم

کاری کنم تا امام مهدی (علیه‌السلام) مرا بیش‌تر دوست داشته باشد. پس ...

جشن بگیریم

خوب است ما بچه‌ها هم برای جشن نیمه‌ی شعبان برنامه‌ای تهیه کنیم.

- ۱- من و دوستم
- ۲-
- ۳-
- ۴-
- ۵-

یک کار خوب

ای امام زمان من تو را خیلی دوست دارم و همیشه دعا می‌کنم



در کنار سفره



از بالای تپّه، همه جا سرسبز و زیبا دیده می‌شود.
 پدر و عمو در مزرعه مشغول کار هستند.
 رضا، پسر عمویم با سفره‌ای در دست نزدیک می‌شود.
 از تپّه پایین می‌آیم.
 به کنار چشمه می‌رویم و دست‌هایمان را می‌شوئیم.
 آب چشمه زلال و خنک است.
 به رضا کمک می‌کنم تا سفره را پهن کند.
 چه غذای خوش مزه‌ای آورده است!
 پدر با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌کند.
 و به ما می‌گوید: بچه‌ها! خدا این نعمت‌ها را به ما داده است. پس باید غذا را با نام او شروع کنیم.
 من هم زیر لب می‌گویم ...
 نگاهم به عمو می‌افتد. او لقمه‌ها را کوچک بر می‌دارد و با دهان بسته، آرام و بی‌صدا می‌جود.
 بعد از غذا پدر خدا را شکر می‌کند و می‌گوید: الحمدلله، خدایا به همه‌ی گرسنگان غذا بده!
 من هم زیر لب دعا می‌کنم ...

با کمک هم سفره را جمع می کنیم. من تگه های ریز نان را پایین درخت
می ریزم.
گنجشک ها روی زمین می نشینند و جیک جیک می کنند.
فکر می کنم آن ها می گویند: ...



دوست دارم



هر بار که غذا می‌خورم، از خدا تشکر کنم و بگویم ...

گفت و گو کنیم



هنگام غذا خوردن، خوب است چه کارهایی را انجام دهیم و چه کارهایی را انجام ندهیم؟

۱- اگر غذا داغ است، نباید آن را فوت کنیم.

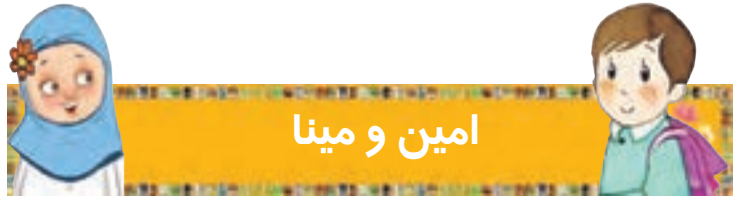
۲-

۳- غذاهای اضافی را

۴- نمی‌گوییم این غذا را دوست ندارم، بلکه

۵- هر روز صبحانه را کامل بخوریم.





امین و مینا با خانواده‌شان برای استراحت و تفریح به باغ پدر بزرگ رفته‌اند.
عبارت‌ها را کامل کنید.



..... لقمه‌ها را



..... غذا را با نام

می‌جویم

.....



..... بعد از غذا



..... لقمه‌ها را

.....

.....



معلمان محترم و اولیای گرامی دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب

این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران- صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴- گروه دسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

ارسال نمایند. talif@talif.sch.ir

دفترتالیف کتاب های دسی عمومی و متوسطه نظری